



مركز جهانی علوم اسلامی
جمهوری اسلامی ایران - قم - ۱۳۵۸

مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی

حقیقت نفس انسانی و ویژگیهای آن از دیدگاه علامه طباطبائی و استاد مصباح

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد
در رشته فقه و معارف اسلامی

گرایش: فلسفه اسلامی

نگارش: فرهاد آکتاش

استاد راهنما: حجة الاسلام و المسلمین عسکری سلیمانی امیری

استاد مشاور: حجة الاسلام و المسلمین دکتر محمد مهدی گرجیان عربی

آذر ۱۳۸۶

کتابخانه جامع مرکز جهانی علوم اسلامی
شماره ثبت: ۱۲۵۵
تاریخ ثبت:

□ مسئولیت مطالب مندرج در این پایان نامه ، به عهده نویسنده می باشد.

□ هر گونه استفاده از این پایان نامه با ذکر منبع ، بلاشکال است و نشر آن

در داخل کشور منوط به اخذ مجوز از مرکز جهانی علوم اسلامی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشکر و قدردانی:

وظیفه خود می دانم که از راهنمایی ها و
ارشادات استاد گرامی راهنما حضرت حجة الإسلام
والمسلمین عسکری سلیمانی امیری - دامت برکاته - و استاد
محترم مشاور حجة الإسلام و المسلمین دکتر محمد
مهدی گرجیان عربی - دامت توفیقاته - و مسئولان محترم
کتابخانه مدرسه علمیه امام خمینی - قدس سره - صمیمانه
تشکر و قدردانی کرده، و برای همه آنها از درگاه خداوند
متعال سلامتی و توفیقات روزافزون بخواهم.

تقدیم به:

رسول اکرم محمد مصطفیٰ (ص) و اہل بیت عصمت

و طہارت (ع).

چکیده

انسان موجود دو بُعدی است. این دو بعد عبارتند از بعد فیزیکی و مادی و بعد روحانی و معنوی است. و هر کدام از آنها نقشی را بازی می کنند که بر عهده آنها گذاشته شده است بعد مادی او به دلیل ملموس بودنش نه قابل انکار است و نه نیازی به اثبات دارد لکن بعد روحانی او، هم وجودش و هم خواصش احیاناً مورد جرّ و بحث قرار بگیرد.

وقتی انسان به درون خود نظر می کند، با موجودی روبرو می شود که نه جسم است و نه قابل انقسام به اجزاء، ولذا موجودی را در خود دارد که با ماده سختی ندارد و مانند بعد مادی انسان زمانی بوده که این موجود عاری از ماده، نبوده است، یعنی موجود حادث است نه قدیم.

روح افعال خود را به وسیلهی بدن انجام می دهد، چون ارتباط تنگاتنگی با آن دارد، به این شکل که چشم ظاهری از آن بدن است ولی رویت کار نفس، گوشه ظاهری از آن بدن است، وی شنیدن کار نفس و ...، به عبارت دیگر هر دو به هم دیگر نیاز دارند ولی نیاز روح به بدن در مقام انجام افعال برای رسیدن به اهداف خود می باشد.

و لذا با توجه به تعریف لغوی و اصطلاحی نفس انسان که در فصل اول بیان میشود، اثبات موجودیت، جوهریت و تجرد آن در فصل دوم به اثبات می رسد.

در فصل سوم، مانند مرکب خود که بدن مادی باشد، دلالتی بر حدوث آن اقامه می شود.

در فصل چهارم قوائی که برای رسیدن به اهداف خود به کار می بندد ذکر میشود.

در فصل پنجم مدرک و مدرک واحد بودن نفس انسانی چه به درک حسی، چه به درد خیالی و چه به درک عقلی بیان می شود.

و در آخرین فصل که فصل ششم باشد، بعد از یادآوری انواع تعلقات یک شیئی به شیئی دیگر، وجود علقه و ارتباط نفس با بدن بیان میشود.

فرهاد آکناش

قم، ۱۴۲۸ هـ-ق

فهرست

عنوان

چکیده:

فصل اول: مفاهیم و کلیات

۲ مقدمه

۶ نفس در لغت:

۹ نفس در اصطلاح:

فصل دوم: اثبات وجود و مجرد نفس

۱۴ اثبات وجود نفس:

۱۴ نفس منشأ آثار است:

۱۴ اثبات جوهریت نفس:

۱۵ جوهر:

۱۵ عرض:

۱۵ برهان اول بر جوهریت نفس:

۱۶ برهان دوم بر جوهریت نفس:

۱۶ مجرد در لغت:

۱۷ مجرد در اصطلاح:

۱۸ اثبات مجرد نفس و اقسام آن

۱۸ ۱- اثبات مجرد نفس از راه علم حضوری به خود:

۲۵ ۲- اثبات مجرد نفس از راه مجرد علم و ادراک:

۲۸ ۳- اثبات مجرد نفس از راه کلیات صور ادراکی

۳۰ ۴- اثبات مجرد نفس از راه استحاله انطباق کبیر در صغیر

فصل سوم: حدوث یا قدم نفس

۳۴ حدوث و قدم در لغت:

۳۴ حدوث و قدم در اصطلاح:

۳۴ تقریر اول:

۳۵ تقریر دوم:

۳۶ تقریر سوم:

۳۷ تقریر اول در حدوث نفوس

۳۷ دلیل اول:

۳۸..... دلیل دوم در حدوث نفوس

۳۹..... دلیل اول :

۴۱..... دلیل دوم :

۴۲..... تقریر دوم:

۴۵..... تقریر سوم در حدوث نفوس

۴۵..... دلیل اول:

۴۶..... دلیل دوم:

۴۶..... دلیل سوم:

۴۶..... دلیل اول قدم نفوس:

۴۷..... دلیل دوم قدم نفوس :

۴۸..... دلیل اول حدوث نفوس :

۵۰..... دلیل دوم حدوث نفوس :

فصل چهارم: مراتب و قوای نفس

۵۵..... قوای نفس نباتی:

۵۵..... ۱- قوه غاذیه:

۵۶..... ۲- قوه منمیه:

۵۶..... ۳- قوه مولده:

۵۶..... قوای محرکه حیوانی:

۵۶..... ۱- باعث حرکت یا قوه شوقیه

۵۷..... ۲- فاعل حرکت یا قوه فاعلی:

۵۸..... قوای مدرکه نفس حیوانی از خارج:

۵۸..... حواس ظاهری:

۶۲..... قوای مدرکه حیوانی:

۶۲..... ۱- حس مشترک

۶۳..... ۲- خیال:

۶۴..... ۳- وهم:

۶۷..... ۴- حافظه:

۶۸..... قوای نفس انسانی:

۶۹..... قوه عامله:

۶۹..... قوه عالمه:

۷۰..... مراتب قوای نفس:

۷۳..... اتحاد قوا با نفس:

۷۳..... برهان اول بر اتحاد نفس با قوای خویش:

۷۴..... برهان دوم بر اتحاد نفس با قوای خویش:

فصل پنجم: ادراک چیست؟، انواع ادراک (حسی، خیالی، عقلی)، تجرید و اقسام تجرید، اتحاد عاقل و معقول

۷۶..... ادراک در لغت:

۷۶..... ادراک در اصطلاح:

۷۶..... تقریر اول:

۷۶..... تقریر دوم:

۷۹..... تقریر اول:

۷۹..... ادراک حسی:

۸۰..... ادراک خیالی:

۸۰..... ادراک وهمی:

۸۱..... ادراک عقلی:

۸۱..... تقریر دوم:

۸۱..... ادراک حسی:

۸۲..... ادراک خیالی:

۸۲..... ادراک وهمی:

۸۲..... ادراک عقلی:

۸۲..... تقریر سوم:

۸۳..... ادراک حسی:

۸۳..... ادراک خیالی:

۸۳..... ادراک وهمی:

۸۴..... ادراک عقلی:

۸۴..... تقریر چهارم:

۸۴..... ادراک حسی:

۸۵..... ادراک خیالی:

۸۶..... ادراک عقلی:

۸۶..... تقریر پنجم:

۸۶..... تصورات حسی:

۸۶..... تصورات خیالی:

۸۷..... تصورات وهمی:

۸۷..... تصورات کلی:

۸۷..... **تجريد و اقسام تجرّد:**

۸۷..... تجريد:

۸۸..... تجرّد ناقص:

۸۸..... تجرّد تام:

۸۸..... تجرّد اتم:

۸۹..... تجرّد ناقص:

۸۹..... تجرّد تام:

۹۰..... تجرّد اتم:

۹۱..... **اتحاد عاقل و معقول:**

۹۱..... تقرير اول:

۹۳..... تقرير دوم: (سيد ابوالحسن رفيعى قزوينى)

۹۴..... تقرير سوم: (علامه شيخ ابوالحسن شعرانى)

۹۴..... تقرير چهارم:

۹۶..... تقرير پنجم:

فصل ششم: رابطه نفس و بدن

۱۰۳..... اول: نوع تعلق ماهيت به وجود

۱۰۴..... دوم: تعلق معلول به علت (ما منه الوجود)

۱۰۵..... سوم: تعلق عرض به موضوع

۱۰۵..... چهارم: تعلق صورت به ماده

۱۰۶..... پنجم: تعلق شئ به شئ ديگر در حدود خود

۱۰۷..... ششم: تعلق برای رسيدن به کمالات عالی

۱۱۱..... نتیجه:

۱۱۶..... منابع:

فصل اول

مفاهيم و کلیات

مقدمه

حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالم است. درود و سلام بی پایان بر حبیب دل‌های ما و طیب نفس‌های ما و مولای ما ابوالقاسم محمد(ص) و اهل بیت پاک و پاکیزه‌ی او مخصوصاً بر صاحب الزمان ارواحنا له الفداء باد و لعنت خداوند تا روز قیامت بر دشمنان آن‌ها باد.

خداوند به عنوان آخرین پیامبر حضرت محمد(ص) را فرستاد و آئین مقدس اسلام را نیز در کمال و تمام نازل فرموده است که هیچ نقصی در آن نمی‌توان پیدا کرد. زیرا هم با فطرت انسان و هم با زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی او از نزدیک در ارتباط است.

یکی از اصول و برنامه‌های مهمی که اسلام برای انسان‌ها، اعم از کافر و مسلمان در نظر گرفته است زندگی بعد از مرگ است. یعنی انسان می‌میرد و برای زندگی جاودانه به عالم دیگری کوچ می‌کند.

لکن همه ما می‌دانیم که مانند جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، بدن‌های ما نیز مادی است و ماده در معرض نابودی و نیستی است. سؤالی که به ذهن می‌آید این است که اگر من نوعی، بدنم در معرض نابودی است، چرا دین مبین اسلام از زندگی پس از مرگ سخن می‌گوید و وعده و وعیدهایی راجع به زندگی بعد از مرگ دارد.

کاری که در این نوشتار انجام شده، اثبات بُعد دیگری از انسان بنام روح است که فنا ناپذیر است. موجودی که نیستی ندارد و مخاطب اوامر و نواعی الهی قرار می‌گیرد در اینجاست که وعده و وعیدهای راجع به زندگی اخروی معنی پیدا می‌کند. اگر وجود یک موجود فنا ناپذیر برای ما ثابت نباشد زندگی، عبارت از این جهان مادی و منحصر به آن می‌شود.

البته به این معنی نیست که بدن، هیچ کاره بوده و نفس به تنهایی و مستقل از آن است. بلکه همچنانکه حکمای بزرگ اسلام فرموده‌اند، بدن به منزله‌ی آلت برای نفس است و نفس برای رسیدن به اهداف عالی نیازمند بدن مادی است.

با توجه به اینکه روح، جان و حقیقت آدمی است و بدن به منزله‌ی آلت او، افعالی که از انسان صادر می‌شود، حاکی از این است که روح، دارای خواص متعددی نیز می‌باشد. بعنوان مثال وقتی چشم یک صورتی را می‌بیند، لازم نیست که برای یاد آوری آن صورت تا آخر عمرش روبروی آن قرار گرفته و آن را تماشا کند، بلکه به مجرد غیاب صورت خارجی می‌تواند همان صورت را در ذهن خود تصور کرده و بیابد. همچنین روح قادر است معانی مختلفی که وجود خارجی ندارد را درک کرده و در صورت طلب، همان معانی را دوباره به یاد آورد. و خواص دیگری که در این رساله مشاهده خواهید کرد.

در این پایان‌نامه نظرات حکمای بزرگ اسلام، همچون: ابن‌سینا، ملاصدرا و... به عنوان بحث‌های مقدمی ذکر شده است لکن بحث نفس انسانی و ویژگی‌های آن بین دو محور اصلی، نظرات علامه طباطبایی (ره) و استاد مصباح قرار گرفته است.

بیان مسئله

از قدیم بحث نفس از هر جهت در میان علمای شرق و غرب، بالاخص فلاسفه آن‌ها مورد بحث و بررسی بوده و در باره آن اظهار نظرهایی می‌کردند. اما در مورد نفس، سؤالات فراوان بود که هنوز جواب کاملی داده نشده است. البته حقیقت زمانی به روشنائی خورشید آشکار می‌شود که علم از چشمه‌ی وحی فروریزد و آن روز که صدای « انا ابن المکة و المنا » از همه جای دنیا شنیده شود. این رساله در پی این است که دریابد در نظر علامه و استاد مصباح حقیقت نفس چیست و چه ویژگی‌هایی دارد و به دنبال جواب به سؤالات ذیل می‌باشد.

سؤالات اصلی

۱- نظر علامه طباطبائی (ره) و استاد مصباح در مورد حقیقت روح و خواص آن چیست؟

سؤالات فرعی

۱- حقیقت نفس چیست و آیا نفس، همان روح است یا یک حقیقت جدایی است؟

۲- نفس مجرد است یا مادی؟

۳- نفس حادث است یا قدیم؟

۴- نفس چه مراتب و اقسامی دارد؟

۵- ادراک چیست و مدرکات نفس کدامند؟

۶- نفس و بدن چه نوع رابطه‌ای با هم دارند؟

فروضیه‌ها

از دیدگاه علامه طباطبائی (ره) و استاد مصباح نفیسی، موجودی است که ذاتاً هیچ تعلقى به ستمده ندارد ولی در مقام فعل متعلق به آن است. و همچنین موجودی دارای خواص مختلفی است.

مانند نفس مجرد است.

نفس حادث است.

نفس دارای قوای متعدد است.

نفس مدرک و دارای مدرکات است.

نفس ارتباط تنگاتنگی با بدن دارد.

هدف‌های تحقیق

هدف کلی تحقیق، بیان حقیقت نفس و ویژگی‌های آن از نظر علامه و استاد مصباح است. به عبارتی دیگر این دو بزرگوار به نظریات حکمت متعالیه وفادار هستند یا در بعضی از اصول یا حکمت متعالیه اختلاف نظر دارند.

روش انجام تحقیق

روش انجام تحقیق به صورت تحلیلی، فلسفی و حیاتیاً تجربی و درون نگری است.

روش و ابزار گرد آوری اطلاعات

تحقیق به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد و ابزارهای این تحقیق کتاب‌های فلسفی، کامپیوتر (بعضی از سی‌دی‌های دروس حوزوی) است.

نفس در لغت:

النفس فی کلام العرب علی وجهین احدها قولک «خرجت نفس فلان» ای روحه و یقال فی نفس فلان ان یفعل کذا و کذا ای فی روحه. والضرب الاخر: معنی النفس حقیقه الشئ و جملته. یقال: قتل فلان نفسه و المعنی انه اوقع الهلاک بذاته کلها.

و قال الزجاج: لكل انسان نفسان، احدهما نفس التمييز و هی التي تفارقه اذا نام. فلا یعقل بها یتوفاها الله كما قال عزوجل. و الاخر نفس الحیاة و اذا زالت، زال معها النفس و النائم یتنفس.^۱

نفس در کلام عرب دارای دو معنی است. یکی از آن معنی مانند این قول است که می‌گوید: «خرجت نفس فلان» یعنی روح او خارج شد. و گفته می‌شود: «فی نفس فلان ان یفعل کذا و کذا» یعنی در روح او. معنی دوم این است که نفس به معنی حقیقت و ذات شئی و کل آن است. گفته می‌شود «قتل فلان نفسه» به این معنی که هلاکت را در کل ذات خود راه داد.

زجاج می‌گوید: «هر انسانی دارای دو نفس است. یکی از آنها نفس تمیز است که در حال خواب از او جدا می‌شود. پس با آن تعقل نمی‌کند چرا که خدا آن را گرفته است. دیگری نفس حیات است که وقتی حیات از بین برود، نفس انسان نیز همراه آن حیات از بین می‌رود. در حالی که شخص نائم در حال خواب هم که باشد، دارای نفس است.»

۱- محمد بن احمد ازهری، ابی منصور، معجم تذهیب الغه، چاپ اول، دارالمعرفه، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۶۲۹.

روی عن ابن عباس انه قال لكل انسان نفسان احدهما نفس العقل الذي يكون به التمييز و الاخرى نفس الروح الذي به الحياة.

و قال ابو بكر بن الأنباري: من اللغويين من سوى النفس و الروح و قال هما شيء واحد إلا أن النفس مؤنث و الروح مذکر و قال غيره: الروح هو الذي به الحياة و النفس هي التي بها العقل، فاذا نام النائم قبض الله نفسه ولم يقبض روحه ولا يقبض الروح إلا عند الموت. قال: وسميت النفس نفساً لتولد النفس منها و اتصاله بهما كما سموا الروح روحاً لأن الروح موجود به.^۱

از ابن عباس چنین روایت شده: «هر انسان دارای دو نفس است یکی از آن‌ها نفس عقل است که به وسیله آن می‌تواند کار تمیز را انجام دهد، دیگری نفس روح است که به وسیله آن دارای حیات و زندگی می‌شود».

ابوبکر بن انباري می‌گوید: « بعضی از لغویین نفس و روح را به یک معنی گرفتند. در ادامه چنین می‌گوید: آن دو (نفس و روح) یک چیز است لکن نفس مؤنث و روح مذکر است».

دیگران گفته‌اند: روح آن است که قوام حیات بر آن است و نفس، آن است که قوام عقل بر آن است. زمانی که شخص نائم در خواب است، خداوند نفس او را قبض می‌کند ولی روح او را قبض نمی‌کند مگر زمانی که می‌میرد.

نام گذاری نفس بخاطر این است که نفس از او تولید می‌شود. و روح را به این خاطر روح می‌گویند که او با نفس یا برجا می‌ماند.

از معانی لغوی چند نکته بدست می‌آید:

اول: نفس در کلام عرب معانی متعددی دارد. ولی در چند معنی بیشتر از معانی دیگر به کار می‌رود. یکی از آن‌ها معنی روح، دیگری معنی حقیقت و ذات شیء بودن است.

دوم: همه انسان‌ها دارای نفس هستند چه به معنی روح و چه به معنی خود نفس که در حالت تذکیر فظ روح و در حالت تأنیث لفظ نفس را به کار می‌برند.

۱- ابن منظور، لسان العرب، چاپ اول، تاریخ عربی ۱۴۱۶، ج ۱۴، صی ۳۴.

البته معانی دیگری نیز برای نفس ذکر شده است. این معانی با واسطه به معنی روح یا حقیقت شیء

یا ذات شیء برمی گردد.

به نظر می رسد از معانی لغوی نفس به غیر از مطالب بالا، مطالب جدیدی بدست نمی آید.

پس نتیجه این می شود که نفس و روح دو لفظ مختلف هستند که اجمالاً به دو معنی بکار برده

می شوند.

نفس در اصطلاح:

تعریفی که در کتاب رساله نفس ابن سینا آمده این است که نفس «کمال اول برای جسم طبیعی آلی است». در مورد تعریف و قیودی که در تعریف آمده مختصراً بحث می‌کنیم.

نفس، کمال یک جسم است، ولی ممکن است به اعتبار اینکه از او افعالی صادر می‌شود نفس را قوت بگویند و یا به اعتبار اینکه بوسینه او ماده به فعلیت می‌رسد، او را صورت بگویند، لکن بهترین تعریف این است که بگوییم چون نفس، نوعیت بخش اجسام است و لذا کمال اول برای جسم طبیعی می‌باشد.

نفوس مردم هم قوت فعلی دارد، یعنی افعال مختلفی را انجام می‌دهد و هم قوت انفعالی دارد، یعنی قوت ادراک و احساس و ... دارد. قوت، در هر دو معنی مشترک است. اگر مختص به یک طرف باشد، تعریف ما از حدّ تام بودن خارج می‌شود. پس نفس، کمال اول برای هر جسم طبیعی است نه نه جسم صناعی. قید طبیعی برای خارج کردن جسم صناعی است. چون جسم صناعی بواسطه یک عامل خارجی صورت و اشکال خارجی پیدا می‌کند بعنوان مثال: صندلی صورت طبیعی ندارد. بلکه صورت صناعی دارد. جسم طبیعی صندلی فقط چوب است و لذا کمالی که در جسم صناعی مشاهده می‌شود، در واقع نفس نامیده نمی‌شود.

ذکر قید آلی بودن، برای خارج کردن اجسام طبیعی است که کمالات ثانیه را به عبارت دیگر افعال حیاتی را انجام نمی‌دهند. موجودی دارای نفس است که کمال اول برای او باشد و کمالات ثانیه نیز از او صادر بشود.^۱

نفس کمال جسم است. کمال بر دو نوع است، کمال اول که فعلیت و نوعیت بستگی به این نوع کمال دارد. مانند: شکل برای شمشیر. و یا کمال ثانی است که شامل افعال و انفعالاتی است که بعد از پذیرش کمال اول یعنی نوعیت، بر آن بار می‌شود.

مانند برنده بودن برای شمشیر و یا احساس و حرکت ارادی برای انسان. در واقع کمالات ثانی چیزهایی نیستند که نوع، در نوع بودنش احتیاج به آن‌ها داشته باشد بلکه بعد از اینکه کمال اول را بالفعل دارا شد، بالقوه کمالات ثانیه را نیز خواهد داشت. و لذا نفس، کمال اول برای جسم لاشروط است نه بشرط لا. چون نفس، کمال برای جسم صناعتی به حساب نمی‌آید. به عنوان مثال: نفس، کمال برای صندلی نیست. نفس کمال برای هر جسم طبیعی نیز کمال نیست. مثلاً نمی‌توان گفت که نفس، برای آتش یا خاک کمال است. بلکه نفس فقط برای جسم طبیعی آلی و دارای حیات بالقوه کمال محسوب می‌شود، مراد از حیات بالقوه این است که آن جسم طبیعی آلی شأنیت این را داشته باشد که نمو و احساس و حرکات و ... را که از خواص جانداران است، داشته باشد.^۲

نفس انسانی جوهر روحانی و قائم به ذات بوده در بقای خود بی نیاز از بدن می‌باشد.

نفس انسان بما هو انسان با نفوس سایر حیوانات متفاوت است. چیزی که نفس آدمی را از نفس سایر حیوانات جدا می‌کند این است که او دارای نفس ناطقه است که با این قوه می‌تواند کلیات را درک کند. فلاسفه این قوه را معمولاً هیولانی، عقل بالقوه و یا نفس ناطقه می‌نامند. و این قوه اعم از بچه، بالغ، دیوانه، عاقل، مریض و یا سالم در همه انسان‌ها وجود دارد. اولین چیزی که بوسیله این قوه از مدرکات و معقولات عقلی بدست می‌آید که بدایه العقول و یا آراء عامه نام دارد، اولیاتی است که بدون تعلم و قیاس و حدس و تجربه بدست می‌آید. بلکه این نوع تحصیل از طرف نفس به شکل لزوم و اجبار است. و همین اولیاتی است که منابع مبادی اولیه برای معقولات ثانویه می‌شود.^۳

۱- ابن سینا، رساله نفس، با مقدمه و حواشی دکتر موسی عمید، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱، ص ۱۱-۵.

۲- رازی، فخر الدین محمد ابن عمر، المباحث المشرقیه فی علم الالهیات و الطبیعیات، دارالکتب العربی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۳۴.

۳- شیرازی، صدر المتألمین، المبدأ و المعاد، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۲۹۷.